

# ”اسرائیل انسانیت خود را از دست داده است“

## گفتگوئی با گیدئون لِوی

پیر باربانسی در گفتگوئی با گیدئون لِوی، روزنامه نگار اسرائیلی، در سالگرد ۷ اکتبر ۲۰۲۳ و جنگ اسرائیل در غزه، کرانهٔ باختی و لبنان.



گیدئون لِوی (Gideon Levy)، یکی از محدود صدایهای است که علیه جنگ در غزه و اشغال کرانهٔ باختی صحبت می‌کند.

گیدئون لِوی، از سال ۱۹۸۲ به یک وجودان بیدار در روزنامه‌ها آرتیس تبدیل شده است. او بطور مداوم از سرزمینهای اشغالی فلسطین بازدید می‌کند و در نوشته‌های خود، بعنوان یک ستون نویس معتبر، اشغال و آپارتايد را محاکوم می‌کند. او که پدر بزرگ و مادر بزرگش در اردوگاه کار اجباری نازیها جان خود را از دست داده اند، ترسی در انتقاد از سیاستهای دولت اسرائیل ندارد.

— وقتی شنیدید در ۷ اکتبر ۲۳ چه اتفاقی افتاده است، چه چیزی به ذهنتان خطور کرد؟

— صادقاً نه بگویم. اول، که شنیدم فلسطینیها از حصار عبور کرده اند فکر کردم، ”اوہ، دیوار برلین فرو می‌ریزد.“ من واقعاً چنین

حسی داشتم، و حتی شادی خاصی احساس کردم. من فکر می کردم غزه نمی تواند تا ابد در قفس و با موافع جدی زندگی کند. فکر می کردم ممکن است شاهد اعتراضاتی باشیم که به نوعی آزادی منجر شود.

در چند ساعت اول، مجبور بودم طبق معمول ستونم را بنویسم. سردبیر روزنامه با من تماس گرفت و به من اطلاع داد که صدها اسرائیلی کشته شده اند، تا آن موقع هنوز این را نمی دانستم. فهمیدم که دیوار برلین نیست و نظرم را تغییر دادم. در پایان روز، مشخص شد که اتفاقات وحشتناکی رخ داده است. با این وجود باید به زمینه<sup>۱</sup> آنچه در آن روز اتفاق افتاد نیز توجه داشت. برای همه کار دلیلی وجود دارد. این بدان معنا نیست که من همه چیز را توجیه می کنم. اما، آیا فکر می کنید که دو - سه میلیون نفر به مدت هیجده سال در بزرگترین زندان جهان زندگی کنند و آن را برای همیشه بپذیرند؟ ۷ اکتبر به وحشیانه ترین شکل اتفاق افتاد، اما پس از هیجده سال زندان، مردم می توانند دیوانه شوند.

- نتانیا هو ادعا می کند که اسرائیل حق دفاع از خود را دارد. اما پس از ۱۰۰۰ کشته در غزه، آیا می توانیم در مورد "دفاع" صحبت کنیم؟

- این یک شوک و یک ضربه<sup>۲</sup> روحی بود. من به کیبوتس ها و روستاهای رفتم که دو روز بعد مورد حمله قرار گرفتند. صحنه های وحشتناکی دیدم. نمی خواهم حادثه را کوچک جلوه دهم. اما فکر می کنم گویا امروزه می توانیم هر کاری که می خواهیم انجام دهیم.

آیا می توانیم ۱۰۰۰ نفر را بکشیم بدون این که کسی حق داشته باشد به ما بگوید که این جنایتکارانه، غیرقانونی و نسل کشی است؟ می توانیم ۱۷۰۰۰ کودک را بکشیم و بگوییم این دفاع از خود است؟ نه. اسرائیل حق دارد از خود دفاع کند، اما نباید مرتکب نسل کشی نشود. ۷ اکتبر به اسرائیل این آزادی را نمی دهد که مانند یک وحشی رفتار کند.

تقریباً<sup>۳</sup> یک سوم از سی و چهار هزار و سیصد و چهل سه قربانی، زیر هیچده سال سن داشته اند. تازه، این فقط شامل آنهاست این که شماره یا کارت هویت داشته اند.

- چرا اکثریت مردم اسرائیل این طرز تفکر را می

## پذیرند؟

- جامعه اسرائیل یکی از بدترین لحظات تاریخ خود را می‌گذراند. پس از ۷ اکتبر، مردم معتقدند تنها کاری که باید انجام دهنده انتقام است.

آنها از آنچه اتفاق افتاده شوکه شده اند و فکر می‌کنند جایی برای همدلی با فلسطینیها و هیچ محدودیتی برای تجاوز به حقوق آنها وجود ندارد. این امر حمایت باورنکردنی تقریباً همه اسرائیلی‌ها از جنگ در غزه و لبنان را توضیح می‌دهد.

ابراز همدلی با فلسطینیها تقریباً جایتکارانه محسوب می‌شود. معلمان شغل خود را از دست داده اند، فلسطینیهای ساکن اسرائیل به خاطر آن اتفاق دستگیر شده اند. جامعه اسرائیل در ۷ اکتبر بسیار تغییر کرد، ولی نه بسوی بهتر شدن.

- اما راست افراطی قبل از اینها انتخاب شده بود...

- درست است. اما همه چیز پس از ۷ اکتبر نمایان شد. نژادپرستی، نفرت از فلسطینیها، خونخواهی، حرص و طمع بدی برای انتقام، برای مجازات: همه چیز مشروع شده است.

۷ اکتبر همچنین، به اصطلاح چپ اسرائیل، را کشت. تظاهراً تی که در اینجا می‌بینید بسیار چشمگیر است، اما مخالف جنگ نیست. اشتباه نکنید: این علیه نتانياهو است، برای آزادی گروگانهاست، نه علیه قتل عام و نه گرسنگی در غزه. در مورد آنچه ما در لبنان انجام می‌دهیم هم نیست.

- جامعه اسرائیل چگونه می‌تواند ادامه یابد؟

- انتظار تغییر در جامعه اسرائیل بسیار دشوار است. او در حال حاضر کاملاً نابیناست. شستشوی مغزی شده است. هیچ از صلح، یا از همبستگی با مردم فلسطین و رنج آنها صحبت نمی‌کند. این مردم حس همدلی خود را از دست داده اند. آنها فلسطینیها را به عنوان انسان نمی‌بینند.

دولت اسرائیل انسانیت خود را در این جنگ از دست داده است، و جامعه اسرائیل نیز همینطور. دولت می‌تواند هر کاری که می-

خواهد انجام دهد، هیچکس در این کشور اهمیتی نمی دهد. مردم هم‌دلی خود را از دست داده اند. آنها فلسطینی‌ها را به عنوان انسان نمی بینند. برای آنها، هم<sup>۱</sup> ساکنان غزه در ۷ اکتبر کشته شدند.

## - آیا مردم اسرائیل دقیقاً می‌دانند که در غزه چه می‌گذرد؟

- نه، آنها نمی‌دانند زیرا رسانه‌های اسرائیلی از نشان دادن واقعیت به جامعه اجتناب می‌کنند. دانستن این که ۱۰۰۰ کشته وجود دارد یک چیز است و دیدن تصاویر کودکان گرسنه و در حال مرگ در کف بیمارستانها چیز دیگری است. شهروندان فرانسوی بیش از هر اسرائیلی دیگری که یک ساعت دورتر از غزه زندگی می‌کند، تصاویر غزه را دیده اند.

## - این امر در عصر وجود شبکه‌های اجتماعی چگونه آمکان دارد؟

- این به لطف همکاری رسانه‌های "آزاد" که مانند رسانه‌های روسی رفتار می‌کنند امکان پذیر است. نه به دلیل فشار یا سانسور دولت. به دلیل ملاحظات تجاری. ما می‌دانیم که مردم از ما چه انتظاری دارند: آنها نمی‌خواهند ببینند، نمی‌خواهند بدانند. پس ما آنها را نشان نمی‌دهیم، مگر در ها آرتی، ما در قرن بیست و یکم هستیم، اینترنت هست، شبکه‌های اجتماعی وجود دارد، اما شما باید بخواهید ببینید. ما باید انتخاب کنیم که ببینیم. اگر علاقه ای ندارید، چیزی نمی‌بینید. بیشتر، اگر نگوئیم همه، اسرائیلی‌ها نمی‌خواهند بدانند. روزنامه<sup>۲</sup> ها آرتی، یکی از آخرین سنگرهای مخالف راست افراطی اسرائیل است و در حال حاضر توسط نتانیاوه تهدید می‌شود.

## - چگونه می‌توان آنچه را که خراب شده است تعمیر کرد؟

- من مطمئن نیستم که همه چیز قابل تعمیر باشد. من نمی‌دانم چگونه می‌توانیم از این وضعیت خارج شویم در حالی که اسرائیلی‌ها امید خود را به هر نوع حل و فصل و همزیستی از دست داده اند، در حالی که اکثر اسرائیلی‌ها معتقدند که هم<sup>۳</sup> فلسطینیها حماسی

هستند و هم<sup>۱</sup>، فلسطینیها نخبه هستند، یعنی نیروهای ویژه<sup>۲</sup> حماس که در ۷ اکتبر مرتكب قتل شدند.

من نمی‌دانم چگونه این بازسازی ممکن است وقتی هیچ رسانه و هیچ رهبری در اسرائیل وجود ندارد که سعی در تغییر اوضاع داشته باشد. من راه حلی نمی‌بینم، مگر این که جامعه<sup>۳</sup> بین المللی شروع به اقدام کند، همانطور که با روسیه پس از حمله به اوکراین یا آفریقای جنوبی انجام داد، مبارزه با آپارتاید. روسیه در عرض چند هفته به اوکراین حمله کرد. اسرائیل به غزه و اکنون به لبنان حمله کرده است.

چه کسی در مورد تحریم‌ها علیه اسرائیل صحبت می‌کند؟ هیچکس.

– در اروپا و فرانسه، انتقاد از اسرائیل برابر با متهم شدن به یهودستیزی است...

– آن را نادیده بگیرید. این یک دستکاری بدینانه در تبلیغات اسرائیل است. یهودستیزی وجود دارد و باید با آن مبارزه کرد. اما هم<sup>۴</sup>، کسانی که از اسرائیل انتقاد می‌کنند به خاطر خدا ضد یهود نیستند! به این دلیل که اکثر آنها افراد با وجودانی هستند. وقتی یک شهروند فرانسوی قتل عام کودکان را می‌بیند و فریاد می‌زند "بس کن!", بر سر دولت خود فریاد می‌زند که کاری انجام دهد. این چه ربطی به یهودستیزی دارد؟

در این دام نیفتید که هیچکس جرأت نمی‌کند یک کلمه در مورد اسرائیل بگوید. آنها می‌گویند حق ندارید از اسرائیل انتقاد کنید، اما شما باید بدانید وظیفه دارید این کار را انجام دهید.

این دستکاری تبلیغاتی بسیار مؤثر است زیرا اروپا فلچ شده است. پنجاه سال است که اشغال و استعمار صورت می‌گیرد. می‌توانید نتایج آن را ببینید.

فلسطینی‌ها هرگز اشغال را نخواهند پذیرفت. آیا مردمی را می‌شناسید که آماده<sup>۵</sup> زندگی بدون حقوق شهروندی باشند؟ هر مخالف روسی تابعیت روسیه را دارد. هر مبارز آفریقایی راه آزادی دارای شهروندی است. نلسون ماندال تابعیت داشت.

– وقتی دیوان بین المللی دادگستری از نسل کشی

احتمالی در غزه صحبت می کند، اسرائیل این احتمال را به دلیل امکان مجدد هولوکاست رد می کند. به این کار چه می گویید؟ آیا شما متقادع می شوید؟

- نه. این مرا متقادع نمی کند. قربانیان بزرگترین نسل کش تاریخ باید در مورد نسل کش مردم دیگر حساس تر هم باشند. اما اسرائیلی ها بر عکس عمل می کنند. آنها معتقدند که پس از هولوکاست، ما حق داریم هر کاری را که می خواهیم انجام دهیم. و هیچکس نمی تواند به ما بگوید چه چیزی مجاز است و چه چیزی نیست، چه چیزی اخلاقی است و چه چیزی نیست.

\* منتشر شده در نشریه اومانیته - ششم اکتبر ۲۰۲۴

<https://www.humanite.fr/monde/guerre-israel-hamas/israel-a-perdu-son-humanite-dans-cette-guerre-denonce-gideon-levy>

## اخلاق و سیاست

### منوچهر صالحی لاهیجی

در زبان‌های اروپائی در رابطه با مقوله «اخلاق» دو واژه وجود دارند که یکی «اتیک»<sup>[1]</sup> است که ریشه یونانی دارد و دیگری واژه لاتینی «مُرال»<sup>[2]</sup> است. شوربختانه در زبان پارسی برای این دو واژه معادلهای ناهمگونی وجود ندارند و بلکه هر دو واژه «اخلاق» دانسته شده‌اند. پس برای آن که بتوانیم به رابطه علی‌تی اخلاق و سیاست پی ببریم، باید نخست بدانیم میان «اتیک» و «مُرال» چه توفیری وجود دارد و در نتیجه کدامیک از این دو مفهوم در رابطه با سیاست از وزن و نقش تعیین‌کننده‌تری برخوردار است.



اخلاقی که باید آن را «مُرال» نامید

نخست به «مُرال» می‌پردازیم: «مُرال» در روم باستان به معنی آداب و رسوم بود و سیسرو فیلسوف و ادیب بزرگ روم برای آن که بتواند واژه «اتیک» یونانی را به لاتین برگرداند، اصطلاح «فلسفه اخلاق»<sup>[31]</sup> را آفرید تا آشکار سازد که چگونه و بر اساس چه انگیزه‌های انسانها دست به کاری می‌زنند و همچنین چگونه در وضعیت مشخصی می‌توان انتظار داشت که حتمن از خود واکنش نشان خواهند داد، زیرا آداب و رسوم که بخش تعیین کننده‌ای از سنت را تشکیل می‌دهند، هنجارهای رفتاری انسان‌های را که در یک حوزه فرهنگی می‌زیند، از پیش تعیین کرده‌اند. «مُرال» همچنین می‌تواند در برگیرنده هنجارهای اخلاقی گروهی، قومی، ملی و حتی جهانی باشد که برای همزیستی انسانها در صلح و امنیت بسیار تعیین‌کننده‌اند. سنت‌ها هنجارها و ارزش‌های را به ما منتقل می‌کنند که دستاورد تجربه تاریخی قوم و ملتی برای زیستن با هم و با دیگران بوده‌اند. بنا براین هنجارهای اخلاقی «مُرال» به ما نشان می‌دهند که بیشتر رفتارهای ما به مثابه ارزش‌های اخلاقی از پیش به‌ما آموخته شده‌اند و کنsha و واکنش‌های ما بازتابی از سنت‌ها، تاریخ و فرهنگی هستند که در بطن آن زندگی می‌کنیم. دیگر آن که هنجارهای اخلاقی «مُرال» ارزش‌های پذیرفته شده‌اند، بدون آن که جامعه بخواهد درستی و یا نادرستی آن ارزشها را با تکیه به خرد فردی و یا جمعی مورد بررسی قرار دهد.

چکیده آن که «مُرال» در برگیرنده داوری‌های تنظیم‌کننده و شیوه‌های رفتاری سامان‌یا فته‌ای است که از سوی جامعه به مثابه هنجارها و ارزش‌های خوب پذیرفته شده‌اند. به‌همین دلیل نیز بسیاری از فیلسوفان و پژوهندگان کنونی بر این باورند که هنجارها و ارزش‌های «مُرال» از طبیعت انسان ناشی می‌شوند، یعنی بازتاب دهنده غریزه و حتی ژنتیک انسان خردمند هستند، زیرا انسان به‌مثابه موجودی اجتماعی از هنگام زایش تا مرگ خویش در محدوده هنجارهای زندگی می‌کند که پیشینیان به پدران و مادران ما و آنها نیز این ارزش‌های اخلاقی را به ما آموخته‌اند، ارزش‌هایی که متکی بر مهربانی، عشق، دوستی، پرستاری، گذشت، فداکاری و ... هستند. آشکار است که بدون مراعات این هنجارها زندگی مشترک اجتماعی نمی‌تواند از دوام چندانی برخوردار باشد.

به‌همین دلیل نیز بسیاری از دانشمندان بر این باورند که کودکان نیازی به آموزش هنجارهای اخلاقی «مُرال» ندارند، زیرا این ارزش‌ها طی تکامل انسان بدوى به انسان خردمند به فطرت آدمی،

یعنی به پدیدهای مادرزادی بدل گشته‌اند. در عین حال فرهنگ نیز بر هنجارها و ارزش‌های اخلاقی انسان‌ها تأثیری تعیین کننده می‌نمهد. دین بهمثابه پدیدهای فرهنگی کوشیده است با عرضه فرمان‌ها و احکام الهی پیروان یک دین را به امت، یعنی به اجتماعی همگون بدل سازد که اعضاً باشند با پیروی از هنجارها و ارزش‌های دینی می‌باشد در صلح و امنیت با هم زندگی کنند. همچنین آموزش و پرورش، باورهای ایدئولوژیک که دارای سویه‌های مثبت و منفی هستند و شیوه‌های رفتاری سازنده و غیرسازنده می‌توانند فراتر از هنجارهای «مُرال» که انسان خردمند به‌گونه‌ای فطری و مادرزادی از آن بهره‌مند است، در تعیین شخصیت و سرشت آدمی تأثیر نهند. امروزه برخی از دولتها با بهره‌گیری از همین ابزار می‌کوشند افرادی را برای تأمین مقاصد سیاسی و نظامی خویش به‌گونه‌ای پرورش دهند که شکنجه کردن و کشتن افراد دیگر برایشان دارای ارزش اخلاقی مثبت باشد. یک نمونه آن تک تیراندازانی هستند که در مبارزه با تروریسم از راه دور مردمی را که هنوز در هیچ دادگاهی به جرم تروریست محکوم نشده‌اند، می‌کشند بدون آن که دچار «عذاب وجودان» شوند. نمونه دیگر سازمان‌هائی چون مافیا هستند که دارای ارزش‌های ضداخلاقی ویژه خویشند که با هنجارها و ارزش‌های اخلاقی از سوی اکثریت جامعه پذیرفته شده در تضاد قرار دارند و می‌توان آنها را ارزش‌های اخلاقی دستکاری<sup>[4]</sup> شده و به ضد ارزش تبدیل گشته نامید.

همچنین دو مقوله «حق» و «مُرال» در بسیاری از حوزه‌ها بهم تنیده شده‌اند، یعنی دارای سویه‌های ارزشی شبیه بهم هستند، همچون حق زیستن و پیروی از این اصل که جریمه باید برابر با جنایت باشد و نه کمتر و یا بیشتر از آن. اما در مواردی نیز حقوق مدنی که بازتاب دهنده قوانین تدوین شده از سوی مجالس برگزیده مردم و یا حکومت‌های دیکتاوری هستند، با هنجارهای «مُرال» در تضاد قرار دارند، همچون قوانینی که در برخی از کشورهای دیکتاوری و حتی دمکراتیک در رابطه با تفاوت‌های نژادی وجود داشته‌اند و یا هنوز نیز وجود دارند. یکی از حوزه‌های کارکردی «فلسفه حق» بررسی توفیرها و همگونی‌های هنجارهای حقوق مدنی و ارزش‌های اخلاقی «مُرال» است.

## اخلاقی که دارای ویژه‌گی‌های «اتیک» است

برخلاف «مُرال» «اتیک» جنبه دیگری از اخلاق را برمی‌نمایاند. ارسطونخستین فیلسوفی بوده است که «اتیک» را به بخشی از

آموزه‌های فلسفی تبدیل کرد و کوشید با بررسی انگیزه‌های نهفته در بطن پیششرط‌های کارکردهای انسانی به ارزش‌های اخلاقی نهفته در آن کارکردها پی برد. به این ترتیب موضوع «اتیک» همان «مُرال» است تا بتوان با تکیه بر هنجارهای اخلاقی کارکردهای اجتماعی را توجیه کرد. در عین حال آن بخش از هنجارهای اخلاقی که «اتیک» نامیده می‌شوند، با دیسیپلین‌هائی چون فلسفه حق، فلسفه سیاست و فلسفه اجتماع در رابطه‌ای تنگ‌تر قرار دارند و به همین دلیل این مجموعه را «فلسفه کارکردی»<sup>[5]</sup> می‌نامند. در عوْض «فلسفه تئوریک»<sup>[6]</sup> از مجموعه دانش منطق، تئوری شناخت و متأفیزیک تشکیل شده است که با کارکردهای روزمره انسانی ارتباط چندانی ندارند. «اتیک» در عین حال بخشی از دانش دینی<sup>[7]</sup> را تشکیل می‌دهد، زیرا به کمک آن می‌توان هنجارهای اخلاقی نهفته در عادات و آداب<sup>[8]</sup> را کشف کرد.

چکیده آن که با پیدایش مُدرنیته، «اتیک» به یکی از شاخه‌های فلسفه کارکردی بدل گشت تا با تعیین سنجه‌های<sup>[9]</sup> خوب و بد بتوان کارکردها و انگیزه‌های انسانها را داوری کرد. به عبارت دیگر، انسانها با آموختن دانش «اتیک» می‌توانند کارکردهای خود را که بنا بر هنجارهای عادات و آداب رخ می‌دهند، مورد بررسی و داوری قرار دهند، تا بتوانند از یکسو انگیزه‌ها و از سوی دیگر تصمیم‌های کارکردی خود را نقد کنند. آشکار است که «اتیک» فقط می‌تواند پرنسيپ‌های عام و هنجارهای کارکردهای خوب و متقى بر داوری‌های اخلاقی را به فرد و جامعه عرضه کند تا با تکیه بر آن ارزشها بتوان از زندگی فردی و اجتماعی بهتری برخوردار گشت. به عبارت دیگر، فقط زمانی که هنجارهای اخلاقی (اتیک) به ارزش‌های وجودانی بدل گردند، می‌توانند بر انگیزه‌ها و کارکردهای فردی تأثیر نهند.

بنا بر این حوزه اصلی کارکردی «اتیک» به مثابه یکی از دیسیپلین‌های فلسفی یا فتن پاسخ‌های اخلاقی برای کارکردهای فردی و اجتماعی در هر شرایطی است. آشکار است که این پاسخ‌ها باید بازتاب دهنده زندگی عادی متقى بر ارزش‌های اجتماعی پذیرفته شده و در عین حال متقى بر استدلال‌های خردگرا یا نه باشند.

یادآوری این نکته نیز بسیار مهم است که ادیان و بهویژه سه دین ابراهیمی یهودیت، مسیحیت و اسلامیت نیز دارای آموزه‌های «اتیک دینی» و «اتیک اعتقاد دینی» هستند. توفیر این دو آن است که حوزه کارکردی «اتیک اعتقاد دینی» بررسی حقانیت باورهای دینی

است و حال آن که با «اتیک دینی» می‌توان به توفیرهای پی برد که سبب پیدایش پیششرطهای اعتقادهای دینی مختلف گشته‌اند.

## «اتیک سیاسی»<sup>[10]</sup>

میان «اتیک» و سیاست رابطه‌ای وجود دارد که آن را «اتیک سیاسی» می‌نامند. با بهکارگیری «اتیک سیاسی» می‌توان به ارزشها و هنگارهای اخلاقی که در سیاست نهفته‌اند، پی برد، زیرا حوزه اصلی «اتیک» یا اخلاق کاربردی عبارت است از فهم روشنمند و سیستماتیک عادات و آداب خوب و همچنین اخلاق قومی<sup>[11]</sup> برخاسته از زندگی قومی. بنا براین در سلسله مراتب زندگی اجتماعی نخست با اخلاق قومی و «مُرال» آشنا می‌شویم و سپس با کمک «اتیک» می‌کوشیم به ارزش‌های خوب و بد نهفته در آن‌ها پی بریم. بنا براین انسان به‌مثابه موجودی خردمند پیش از آن که بهکاری دست زند، نخست می‌کوشد به انگیزه درونی خویش برای دست زدن به آن کار پی برد و سپس سود و زیان فردی و یا گروهی ناشی از آن اقدام را بسنجد. انسانی که دارای مسئولیت سیاسی است نیز دارای چنین رفتاری است، یعنی سیاستورزان به‌مثابه انسانهای خردمند مجبورند پیشاپیش سود و زیان برنامه‌های سیاسی خویش را بسنجدند. چکیده آن که در حوزه سیاست هدف پیاده‌سازی سیاست اخلاقزده و یا اخلاق سیاست زده و حتی اخلاقی که به خدمت سیاست گرفته شود، نیست، بلکه هدف آن است که چگونه می‌توان اهداف و برنامه‌های سیاسی را با اصول اخلاقی (اتیکی)، هنگارها (قوانين و فرامین) و یا حتی فضیلت‌ها (باورها و دیدگاه‌های رفتاری) اثبات کرد.

بنا براین برای سیاستورز مهم است که با کدام ابزار اخلاقی می‌خواهد اهداف سیاسی و همچنین سیاست کارکردی خود را توجیه کند. خطر «اتیک ایده‌آلیستی» آن است که سیاستورز باید خواسته‌های را متحقق سازد که با واقعیت در تضاد قرار دارند، یعنی وضعیت زیرساخت اجتماعی هنوز ابزار تحقق آن خواسته‌ها را فراهم نساخته است و بنا براین وقت و سرمایه برای تحقق چنین خواسته‌ها و اهداف موجب هدر رفتن بخشی از ثروت و نیروی اجتماعی می‌گردد. دیگر آن که بسیاری از خواسته‌ها و برداشت‌های سیاسی را نمی‌توان با بهکارگیری «داوری اثباتی»<sup>[12]</sup> درست و یا نادرست، خوب یا بد تشخیص داد و بلکه برای آن که بتوان از پس بفرنج‌های سیاسی برآمد، سیاستورز فقط می‌تواند با بهره‌گیری از «داوری سنجشی»<sup>[13]</sup> به ابزار بهتر و مناسب‌تری دست یابد.

بنا بر این پژوهش می‌توان دریافت که نه «مُرال»، بلکه فقط با هنجارها و ارزش‌های «اتیک» می‌توان به سیاست پرداخت، یعنی سیاستورز فقط با «اتیک» می‌تواند منافع سیاسی را در هاله‌ای اخلاقی پنهان سازد و روشنداشته و سیستماتیک حقانیت ارزش‌های اخلاقی نهفته در برنامه‌ها، پروژه‌ها و کارکردهای سیاسی منطبق با منافع گروهی، طبقاتی و حتی ملی را مورد بررسی قرار دهد و ضرورت تحقق آن را برای مردمی که در جامعه‌ای دمکراتیک می‌زیند، توجیه کند.

با این حال برای ارزیابی از هر چیزی نخست هنجارهای نهفته در عادات و آدابی که از سنت به ما رسیده است و آن دسته از ارزش‌های اخلاقی که «مُرال» نامیده می‌شوند، به ابزار داوری ما بدل می‌گردند. گام دوم با هنجارهای اخلاقی که بخشی از «اتیک» هستند آغاز می‌شود، زیرا در این مرحله باید درباره عواقب و نتایج خوب و بد کاری که مخواهیم انجام دهیم، بیان دیشیم. روشن است که سیاستورزان نیز از این قاعده مستثنی نیستند و آنها نیز باید درباره هنجارهای اخلاقی برنامه‌های سیاسی خود بیان دیشند، زیرا اکثریت مردم هنگامی حاضر به پیروی از یک حزب و یا رهبر سیاسی خواهند بود که برنامه‌های آن حزب و رهبر در تضاد با ارزش‌های اخلاقی شناخته و پذیرفته شده از سوی اکثریت مردم نباشد. بسیاری از خواسته‌های سیاسی همچون آزادی، عدالت، استقلال، صلح، امنیت و ... دارای هنجارهای «اتیک سیاسی» هستند، اما در عمل می‌توانند در اشکال متفاوتی عرضه شوند. برای نمونه هم‌ینک رئیس‌جمهور آمریکا با همه توان سیاسی و نظامی کشور خود از دولت اشغالگر اسرائیل در برابر جنبش رهائی‌بخش فلسطین پشتیبانی می‌کند و در عین حال سیاست جنگطلبانه خود را بخشی از برنامه‌ای عرضه می‌کند که گویا قرار است پس از نابودی جنبش مقاومت فلسطین در این سرزمین به‌سود فلسطینیان تحقق یابد. آقای بایدن می‌پندارد با نشان دادن در باغ سبز، یعنی تشکیل دولت مستقل فلسطین طی چند دهه آینده می‌تواند امنیت در ازendent اسرائیل را تأمین کند و حال آن که نتانیاهو و بسیاری از احزاب دست راستی و افراطی اسرائیل حاضر به پذیرش چنین پروژه‌ای نیستند و همچنین بسیاری از یهودان صلح‌طلب اسرائیل نیز به‌خاطر وضعیت موجود در مناطق اشغالی که به‌آسانی قابل دگرگونی نیستند، پروژه دو دولت را غیرقابل تحقق می‌دانند و هوادار تشکیل یک دولت از فلسطینیان و یهودان در سرزمین تقسیم شده فلسطین هستند. آشکار است که این پروژه نیز در حال حاضر به‌خاطر مخالفت اکثریت مردم اسرائیل با آن قابل تحقق نیست. به

این ترتیب می‌بینیم که فلسطینیان فقط با یک گزینش، یعنی بیرون راندن ارتش اشغالگر اسرائیل از سرمیانشان می‌توانند به استقلال و آزادی دست یابند.

## تبدیل «اتیک سیاسی» به ابزار سلطه

در بررسی خود دیدیم که فیلسوفان غرب بر این باورند که «اتیک سیاسی» هر چند می‌تواند در همه اشکال سیاست خود را نمایان سازد، اما انسان فقط در بطن دولت دمکراتیک می‌تواند از صفات جامعه پیشاپردازی داری رها شود و با پا نهادن به مدرنیته به انسان خردمند حاکم بر سرنوشت خویش بدل گردد. به این ترتیب آشکار می‌شود که دولتهای امپریالیستی چون خود را محور تمدن مدرن می‌دانند، در نتیجه همچون کارل مارکس و فریدریش انگلس بر این باورند که ما بقی جهان نیمه‌تمدن باشد همه ساختارهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ... را که در این کشورها وجود دارند در سرمیان خویش بازسازی کنند، یعنی آن‌ها نیز برای آن که نا بود نشوند، باید چون اینان «بورژوا» و «تمدن» شوند.<sup>[14]</sup>

جدول «شاخصه دمکراسی»<sup>[15]</sup> که هر ساله توسط برخی نهادهای بین‌المللی که توسط همین کشورهای «پیشرفته» پایه‌گذاری شده‌اند، انتشار می‌یابد، می‌کوشد به ما بنمایاند که «ارزش‌های جهان‌نشمولی» که توسط کشورهای غربی به مردم جهان عرضه شده‌اند، تا چه اندازه از سوی ملت‌ها و دولتهای خودی و غیرخودی پذیرفته گشته‌اند. پروژه دولتهای سرمایه‌داری امپریالیستی آن است که شیوه حکومت خود را بهمثا به مردم‌ترین و بهترین ساختار حکومتی به مردم خویش و جهان عرضه کنند و از دیگر ملت‌ها بخواهند با پذیرش ساختار سلطه سیاسی سرمایه‌داری به «ملتهای دمکرات» بدل گردد. به این ترتیب «ارزش‌های جهان‌نشمول» غربی فراتر و برتر از هنجارهای اخلاق و اتیک سیاسی قرار می‌گیرند با این تفاوت که دولتهای غربی در رابطه با منافع ملی و جمعی خویش می‌توانند این ارزشها را به سود خود تعبیر و تفسیر کنند و در عوض دولتهای کمتر توسعه یافته از چنین حقی برخوردار نیستند، زیرا در مناسبات پیشاپردازی کردند.

برای آن که بتوان به توفیر میان ساختارهای سیاسی کشورهای مختلف پی برد، به شاخصه‌های نیاز است و با بهره‌گیری از چنین شاخصه‌های دولتهای جهان را به چهار گروه تقسیم کرده‌اند که در اینجا چکیده‌وار به آن می‌پردازیم.

دموکراسی کامل: گروه یکم دولت‌های دارای «دموکراسی کامل»<sup>[16]</sup> را در بر می‌گیرد که از یکسو شهروندان از برابر حقوقی و آزادی‌های مدنی و سیاسی اساسی برخوردارند و از سوی دیگر در این کشورها فرهنگ سیاسی دموکراتیک متکی بر «اتیک سیاسی» وجود دارد که سبب پیدایش و شکوفایی انسان خردمند آزاد می‌گردد که برای دوام آزادی خویش و تداوم دولت دموکراتیک مجبور به بازسازی و بازتولید هنجارهای «اتیک سیاسی» دولت دموکراتیک است. با این حال می‌بینیم که در این کشورها نیز آزادی گفتار و نوشتار دارای مرزهای محدود کننده است و برای نمونه بنا بر قانون در بسیاری از این کشورها شهروندان نمی‌توانند اندیشه‌های ضد یهودی داشته باشند، زیرا قوانین تصویب شده گفتار و نوشتار چنین اندیشه‌هایی را که دارای مضمون «ضد دموکراتیک» هستند، ممنوع ساخته است. دیگر آن که چنین کشورها نیز مدعی داشتن سیستم دولتی متعادل هستند که توسط قوه قضائی مستقل کنترل می‌شود، یعنی تصمیم‌ها و مصوبه‌های ضد قانون اساسی می‌توانند توسط دادگاه‌های عالی لغو شوند. همچنین ادعای می‌شود دولتها نیز که به اندازه کافی دارای کاربردی دموکراتیک هستند و در آنها رسانه‌های مستقل و گوناگون وجود دارند، در نتیجه دارای دشواری‌های اندکی در رابطه با مناسبات دموکراتیک خواهند بود.

بر اساس جدول‌های «شاخصهای دموکراسی»<sup>[17]</sup> که در دو دهه گذشته انتشار یافته‌اند، کشورهایی که شاخصه دموکراسی آنها میان ۸ تا ۱۰ قرار داشته باشد را کشورهایی دارای «دموکراسی کامل» نامیده‌اند. بنا بر یکی از این جدول‌ها در سال ۲۰۲۳ فقط ۲۴ کشور از کشورهای جهان دارای مشخصه‌های ساختار «دموکراسی کامل» بوده‌اند که عبارتند از آلمان، اتریش، اسپانیا، استرالیا، ایالات متحده آمریکا، ایرلند، ایسلند، بریتانیا، تایوان، دانمارک، ژاپن، سوئد، سوئیس، فرانسه، فنلاند، کانادا، کره جنوبی، کاستاریکا، لوکزامبورگ، ماریتیوس، نروژ، نیوزلند، هلند و یونان. آشکار است که مناسبات دموکراتیک در همه این کشورها یکسان نیست و بنا بر این جدول کشور نروژ با داشتن شاخصه ۹,۸۱ کامل‌ترین دموکراسی جهان را از آن خود ساخته است و اسپانیا و فرانسه با داشتن شاخصه ۷,۰۸ از پائین‌ترین سطح «دموکراسی کامل» برخوردار بوده‌اند.

دموکراسی ناقص: در گروه دوم کشورهایی را می‌توان یافت که دارای «دموکراسی ناقص» و یا «معیوب»<sup>[18]</sup> هستند. در این دسته از کشورها با آن که انتخابات آزاد و منصفانه برگزار می‌شود و آزادی‌های

مدنی اساسی نیز وجود دارند، اما چون فرهنگ سیاسی از توسعه کافی برخوردار نیست، ساختار اجتماعی و اقتصادی نمیتواند رسانه‌های آزاد را بازتولید کند و حکومتها نیز مخالفان سیاسی خود را میکوشند با بهره‌گیری از ابزارهای گوناگون و بهویژه قوه قضائیه اندکی سرکوب کنند. دیگر آن که سطح پائین فرهنگ سیاسی سبب مشارکت اندک مردم در امور سیاسی و رخدادهای مربوط به کارکردهای حکومت میشود. چکیده آن که عقبماندگی فرهنگ سیاسی که در رابطه بلواسطه با عقبماندگی توسعه علمی، صنعتی و اقتصادی قرار دارد، سبب میشود تا چنین کشورها ئی نتوانند مناسبات «دموکراسی ناقص» خود را به «دموکراسی کامل» تبدیل کنند.

بنا بر بررسی‌های موجود ۰۰ کشوری که شاخصه دموکراسی آن‌ها میان ۶ تا ۸ قرار دارد، دارای «دموکراسی ناقص» هستند که در میان آنان شیلی با شاخص ۷,۹۸ به کشورهای دارای «دموکراسی کامل» بسیار نزدیک است و اسرائیل که دارای حکومتی آپارتایدی و حتی فاشیستی است با شاخصه ۷,۸۰ و ایتالیا که یکی از تمدن‌های بزرگ اروپائی است، با شاخصه ۷,۶۹ و کشور پاراگوئه با شاخص ۰۰,۰۶ در بخش کشورهای دارای «دموکراسی ناقص» قرار دارند.

رژیمهای ترکیبی: گروه سوم تشکیل شده است از «رژیمهای ترکیبی»<sup>[19]</sup> که مدام و برخلاف قوانین اساسی خویش در روند چینش کاندیداهای دخالت و در هنگام اعلان نتایج انتخابات تقلب میکنند. ویژه‌گی چنین کشورها آن است که حکومتورزان خواهان برگزاری انتخابات آزاد نیستند، زیرا ممکن است نتیجه آن سبب برکناری آنان از قدرت سیاسی شود. بهمین دلیل چنین دولتها ئی میکوشند با بهره‌گیری از ابزارهای مختلفی همچون گسترش فساد در قوه قضائیه، فشار بر رسانه‌ها و حاکمیت ضعیف قانون مخالفان سیاسی خویش را مورد تهدید و آزار قرار دهند.

در جدول‌های موجود «شاخص دموکراسی» در سال ۲۰۲۳ رویهم در ۳۶ کشور شاخصه دموکراسی آن‌ها بین ۰۰,۴ تا ۰,۹۹ قرار داشته است و بهمین دلیل این رده از کشورها دارای «رژیمهای ترکیبی» بوده‌اند. کشور بنگلادژ با داشتن شاخصه ۰,۹۹ به کشورهای دارای بافت «دموکراسی ناقص» و در عوض کشور موریتانی با داشتن شاخصه ۰,۳۴ به کشورهای ئی که دارای «رژیمهای اقتدارگرا» هستند، بسیار نزدیک میباشند.

رژیمهای اقتدارگرا: گروه چهارم را در جدول‌های مختلفی که در رابطه با «شاخصه دموکراسی» انتشار یافته‌اند، «رژیمهای

اقدارگرا» [20] می‌نامند. در کشورهایی که دارای رژیم‌های اقتدارگرا هستند، کثرتگرایی سیاسی وجود ندارد و یا آن که چنین ساختاری دارای بافتی بسیار محدود و شکننده است، یعنی هواداران گرایش‌های سیاسی مخالف حاکمیت از امنیت جانی، سیاسی و حقوقی برخوردار نیستند و هنگامی که تلاش‌های سیاسی آنها مزاحم حاکمیت سیاسی اقتدار گرا گردد، بهشدت سرکوب می‌شوند. دیگر آن که در این کشورها رسانه‌های مستقل از دولت وجود ندارند و یا آن که در مالکیت بنگاه‌های وابسته به دولت هستند که در ایران آنها را بنگاه‌های «خصوصیتی» می‌نامند، یعنی به ظاهر خصوصی، اما در باطن دولتی هستند. همچنین برگزاری انتخابات در چنین کشورهایی توسط حاکمیت به شدت کنترل می‌شود و با به‌کارگیری شگردهای حقوقی گوناگون به نیروهای سیاسی غیرخودی اجازه شرکت در انتخابات داده نمی‌شود و یا آن که صلاحیت فقط چند تن از کاندیداهای کمتر سرشناس اپوزیسیون تائید می‌شوند تا بهمثابه اقلیتی ناچیز در مجلس حضور داشته باشند. چکیده آن که در رژیم‌های اقتدارگرا قوه قضائی توسط قوه مجریه کنترل می‌شود و در نتیجه عدالت در جامعه وجود ندارد و در عوض فسادگران که در ارکان حکومت نفوذ دارند، با برقراری سیستم اقتصادی مبتنی بر رانت می‌توانند بخشی از ثروت اجتماعی را با کمک نهاد دولت به مالکیت خود درآورند و موجب تهدیدتیر شدن روزمره طبقات و اقشار زیرین جامعه گردند.

بنا بر جدول‌های موجود شاخصه دمکراسی در بیش از ۵۹ کشور جهان بین صفر و ۳,۹۹ قرار دارد و کارشناسانی که این ردیف از جدول شاخصه‌های دمکراسی را تدوین کرده‌اند، این کشورها را دارای «رژیم‌های اقتدارگرا» پنداشته‌اند. آشکار است که آزادی‌های سیاسی و مدنی در کشوری چون افغانستان که در ته جدول قرار دارد و دارای شاخصه دمکراسی ۰,۲۶ است با کشوری چون قرقیزستان که دارای شاخصه دمکراسی ۰,۳۷ است، بسیار متفاوت می‌باشد.

ایران نیز بنا بر این جدول‌ها با داشتن شاخصه ۱,۹۳ دارای رژیمی اقتدارگرا است که بنا بر بررسی‌های دیگر دارای حکومتی شکننده است، زیرا از ثبات چندانی برخوردار نیست. دیگر آن که ایران کشوری است که در آن شهروندان از آزادی برخوردار نیستند و در همین رابطه رسانه‌های آزاد در ایران وجود ندارند. سرانجام آن که ایران در میان ۱۸۰ کشور جهان از نقطه نظر فساد در ردیف ۱۴۷ قرار دارد. [21]

از آنجا که این جدول‌ها از سوی نهادهایی که وابسته به دولت

ایالات متحده آمریکا هستند تدوین شده‌اند، باید با احتیاط به ارزیابی‌های تدوین شده نگریست. در عین حال بنا بر ضربالمثل ایرانی «تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها» آنچه درباره رژیم جمهوری اسلامی تدوین شده است، زیاد از واقعیت به دور نیست و چکیده آن که تا هنگامی که رژیم جمهوری اسلامی وجود دارد، گام‌نها در جهت تبدیل ساختار سیاسی ایران به دولتی دمکراتیک امکان‌پذیر نیست. در عین حال هیچ تضمینی وجود ندارد که پس از سقوط جمهوری اسلامی بتوان در ایران رژیمی دمکراتیک را متحقق ساخت. تا زمانی که در ایران نیروئی اجتماعی وجود نداشته باشد که برای ادامه موجودیت خود به دمکراسی همچون هوا نیاز داشته باشد، در بهترین حالت می‌توان رژیم کنونی ایران را به «رژیمی ترکیبی» بدل ساخت و با دگرگونی‌های زیرساختی شاید بتوان در جهت تحقق رژیمی با خصوصیات «demokrasi naqsh» گام برداشت. از آنجا که دگرگونی‌های اجتماعی بسیار بطنی هستند، که با کمک دولت دست نشانده مصر نوار غزه را در محاصره کامل خود دارد، تحقق «demokrasi کامل» دورنمائی است که شاید بتوان چند دهه پس از سرنگونی رژیم اسلامی بدان دست یافت.

۲۰۲۴، اوت

[msalehi@t-online.de](mailto:msalehi@t-online.de)

[www.manouchehr-salehi.de](http://www.manouchehr-salehi.de)

## منابع:

- Hanuschek, Sven und Stiening, Gideon: Politik und Moral, Band 6 der Reihe Erich Kästner Studien  
Hösle, Vittori: Moral und Politik, Verlag C.H. Beck, München, 1997
- Sandel, Michael J., : Moral und Politik, S. Fischerverlage, Feb. 2024
- Thaler, Mathias: Moralische Politik oder politische Moral?, Campus Forschung 933, Sep. 2008

**پا نوشت‌ها :**

Ethik [\[1\]](#)

Moral [\[2\]](#)

Philosophia moralis [\[3\]](#)

Manipulation [\[4\]](#)

Praktische Philosophie [\[5\]](#)

Theoretische Philosophie [\[6\]](#)

Religionswissenschaft [\[7\]](#)

Sittenlehre [\[8\]](#)

Kriterien [\[9\]](#)

Politische Ethik [\[10\]](#)

Ethos [\[11\]](#)

Apodiktisches Urteil [\[12\]](#)

Komparatistisches Urteil [\[13\]](#)

کارل مارکس و فریدریش انگلس: «ما نیفست کمونیست»، طبع و [\[14\]](#) نشر جمهوری توده‌ای چین، صفحه ۴۱

[\[15\]](#)

[https://en.wikipedia.org/wiki/The\\_Economist\\_Democracy\\_Index](https://en.wikipedia.org/wiki/The_Economist_Democracy_Index)

Full democracy [\[16\]](#)

[\[17\]](#)

<https://pages.eiu.com/rs/753-RIQ-438/images/Democracy-Index-2023-Final-report.pdf>

Flawed democracy [\[18\]](#)

Hybrid democracy [\[19\]](#)

---

# پایان دوران مارکسیسم ارتدوکس

## کیومرث صابغی



- این متن شامل بخش‌هایی از مقاله "هربرت مارکوزه و بحران‌های مارکسیستی" نوشته داگلاس کلنر منتشره در سال ۱۹۸۶ میلادی می‌باشد.

در طول دوران قرن بیستم ما با بحران‌های مارکسیستی متعددی رو به رو بودیم که بحث‌ها، شبهه‌ها، جدال‌های گفتمانی، انشعابات حزبی و نظری و حتی فروپاشی تاثیرگذاری را از خود بجا گذاردهند. آغاز مبحث بحران در مدخل مباحث مارکسیستی اساساً به مجادلات و گفتمان‌های بحران‌های درون سیستم سرمایه داری بر می‌گردد. در این گفتمان‌ها فرض بر اینستکه بحران‌های درون مناسبات سرمایه داری نهادینه اند که حامل این بحران‌ها نهایتاً به پیروزی سوسیالیسم ختم می‌شود. بدینصورت واژه "بحران" در گفتمان‌های مارکسیستی، اشاره

به فروپاشی هولناک سرمايه داری بوده است. اما مبحث بحران درون مارکسیسم تا پیش از فروپاشی شوروی، هیچگاه موشکافانه و ساختاری مورد بررسی قرار نگرفته بود، اگر چه از همان آغاز از نگاه های نقادانه بر حذر نبود.

در این سالهای اخیر بکرات گفته شده است که با فروپاشی شوروی، عصر مارکسیسم هم بسر آمده است و اساساً مارکسیسم نه تئوری زنده ای است و نه جائی در این دوران دارد. شاید اشاره ای مختصر به زمان آغاز طرح این دیدگاه کمک به علل بروز این استدلالات کند.

در طول جنگ جهانی اول، انترناسیونال دوم، احزاب مارکسیستی و مارکسیست ها نه توانستند از وقوع جنگ جلو گیری کنند و نه بعنوان یک جنبش متشکل نقشی در تغییر سرنوشت جنگ داشته باشند. این عدم موفقیت همراه با نا توانی در کمک به وقوع انقلابات سوسیالیستی در اروپای پس از جنگ، که ایجاد دلگرمی فراوانی در میان مارکسیست ها کرده بود، از یکسو به پیروزی فاشیسم انجامید که تهدیدی جدی برای نا بودی مارکسیسم، احزاب مارکسیستی و حتی جنبش های رادیکال آن دوران بود و از سویی دیگر جذب طبقه کارگر به درون سیستم سرمايه داری، که حاصل تضمین معاش پس از جنگ بود، همراه با ثبات سیستم اقتصادی کشورهای سرمايه داری، مارکسیسم و مبارزه طبقاتی برای تامین معاش را بی ربط کرده بود. بدینگونه بود که تاریخ بحران مارکسیستی آغاز شد. در اینجا توجه به واژه "تامین معاش" و اهمیت آن در مسیر ادامه رشد تحولات مبارزات طبقاتی بسیار ضروری است، چرا که اصولاً در آن زمان شعار "هیچ نداشتن کارگر بجز زنجیرهای پایش" به مثابه فقر و نتیجتاً انگیزه و ضرورت مبارزه طبقه کارگر در رو به روی با ثروت سرمايه دار به حساب میآمد. بکلامی دیگر، جدال "فقر در مقابل ثروت" تعبیر مبارزات طبقاتی محسوب میشد.

اما همانگونه که سرمايه داری موفق شد خسارات جنگ جهانی و بحرانهای ادواری متعددی را پشت سر بگذارد، مارکسیسم هم توانست در جدال با افت و خیزهای مقاومت نظری پیروزی هایی کسب کند و در سیطره مبارزه برای احقيق حقوق طبقه کارگر احیاء شود. از آن میتوان به نقش سندیکای کارگری در اکتساب برخی مزايا و حقوق بلافضله کارگران، و یا نبردهای احزاب کارگری و جنبش های کارگری در زمینه های وجود شرایط سخت زندگی کارگران در بطن جامعه طبقاتی اشاره کرد. این پیروزی ها عمدتاً بازتاب بازنگری ها بر پایه مطالعات محوری مارکسیست ها که با پیوند ارگانیک

تئوری مارکسیستی، یعنی روش " تغییر" آشنا بودند انجام یافت. این کلید واژه تغییر که در فلسفه مارکسیستی انگیزه و موتور حرکت به حساب می‌اید، نقطه عظیمت نظرگاه‌های مارکسیستی در برابر آندسته نظرگاه‌های فلسفی است که آغاز و پایان را در روند استمرار تاریخ می‌بینند .

واژه ای که در گذشته در میان مارکسیست‌های ارتدوکس طنینی ناپسند و کریه داشت، و امروز هم هنوز در میان برخی، چنین نوایی دارد، بازنگری است که معنی درست تر رویزیونیسم است . این واژه ریشه همان تغییری است که مارکس در نقد به هگل نوشته و ما در اینجا به این بازنگری‌ها ئی که سر آغاز نگاه نو به مارکسیسم است نظر می‌اندازیم .

اشاره شد که دینامیسم سوسيالیسم در بررسی مداوم نسبت به تحولات درون خود سیستم است و اینگونه است که حیات می‌باشد. مثلاً اینکه اگر چه که جهان، جهانی طبقاتی است، اما دیالکتیک می‌آموزد که تفاوت‌های طبقاتی در جوامع مختلف گونا گون است و بالطبع زمینه‌ها و اشکال مبارزات برای تغییر در این کشور‌ها هم به همان گونا گونی‌ها است، پس باید به این نتیجه رسید که نگرش یکدستی سوسيالیستی نمیتواند همسان و همسو در همه این کشور‌ها یکسان بکار گرفته شود چرا که ساختار اجتماعی، فرهنگ‌ها و پیش‌زمینه‌های رشد و نرخ اقتصادی در این کشور‌ها گوناگون است. از اینجاست که فاصله میان تفاوت نگاه مارکسیست‌های ارتدوکس، که باور به همتا بودن مبارزه سراسری کارگری به رهبری طبقه کارگر و از جانب حزب طبقه دارند، با مارکسیست‌های نو اندیش، که آغاز گر آن روزا لوکزامبورگ و ادامه دهنده آن اندیشمندان مكتب فرانکفورت و بعد صاحبنظرانی مثل مارکوزه که به نقد یکدستگی رستاخیزی حزب طبقه کارگر نشستند، آغاز می‌شود .

با پرداختن به پر اهمیت ترین نظرگاه‌های مارکس در تحقق پیروزی انقلاب کارگری، یعنی ۱- خاص بودن طبقه کارگر؛ ۲- رشد نیروهای مولده؛ ۳- و نها یتا شکاف طبقاتی در دنیا سرمایه میتوان فاصله نظرگاه مارکسیست‌های سنتی را که کماکان اعتقاد به معیار و شرط ضرور مبارزه طبقاتی در جهان امروز هستند با نظریه نئو مارکسیست‌ها که اعتقاد به باز نگری و متحول کردن این تئوری هستند را اندازه گرفت.

۱- خاص بودن طبقه کارگر - این نگاه به برتری یک طبقه بر

طبقات دیگر، علاوه بر آنکه ویژگی نژادی یک طبقه نسبت به دیگر طبقات را تصویر میکند، اساساً تفکیک اجتماعی انسانها را هم الگاء میکند، که هر دوی این ارزش گذاری‌ها نفی دمکراسی و برابر حقوقی شهروندان در یک کشور است. در این جدایی، تو گویند فقط طبقه کارگر است که در جهان سرمایه داری استثمار میشود.

۲- رشد نیروهای مولده - آنچه که در اینجا بیشتر مورد نظر مارکس بود، رشد کارگران صنعتی، که ضرورتاً بخش آگاه تر نیروهای مولده میباشند و که رهبری انقلابات کارگری را بعده دارند، است. اما، و بر اساس تمام مشاهدات امروزین باید پذیرفت که بر خلاف پیش بینی مارکس، این بخش از طبقه کارگر نه تنها مسؤولیت رهبری طبقه کارگر را بعده نگرفته است، بلکه به خصوص در دنیاً تکنو سرمایه داری امروز، به الیت‌های طبقه و مشاورین میدانی سرمایه دار تبدیل شده‌اند. نتیجه آنکه نقش که مارکس برای ایندسته تعیین کرده بود اگر تماماً نسخ نشده باشد، بن‌شک رو به او فول است و این همان نکته‌ی بود که اندیشمندان New Left بر آن انگشت می‌گذارند.

۳- اهمیت فاصله طبقاتی - در اینکه بر همه چیز مهر طبقاتی خورده است زمینه‌های گفتگو باز است، اما پیش بینی مارکس در چگونگی و چراً بیان انقلاب کارگری بر این مبنای که وسیع تر شدن شکاف طبقاتی به تضمین این امر کمک میکند امروزه کم رنگ به نظر می‌اید، چرا که مثلاً فاصله و شکاف طبقاتی در آمریکا در لاقل ۱۵ سال گذشته، و در سطح جهان در نیم قرن اخیر بمراتب بیشتر و آشکار تر از حتی زمان حضور خود مارکس شده است. حال آنکه حرکت‌های کارگری نه تنها جنبه مبارزات طبقاتی ندارند، بلکه بیشتر و بیشتر سمت و سوی خواست‌های مطالباتی یافت‌هستند. مهمتر آنکه سرمایه داری این شکاف اجتماعی را دلیل سلامت جامعه به حساب می‌آورد و مدعی است که خیل بیکاری، که در واقع همان خیل فقیران است، توازن کار در برابر محل کار را ایجاد میکند. بنا بر این مشاهده میشود که جنبش‌های طبقاتی کارگری، و نه ضرورتاً مبارزات مطالباتی کاری، نه تنها رشدی چشم گیر نیافته‌اند، بلکه سیاست‌های آن بیشتر و بیشتر در قالب سندیکاهای کارگری سیستم‌تیزه میشوند.

آنچه که بر این سه بند باید افزود، جابجایی‌های طبقاتی و نتیجتاً کاهش پیوند طبقاتی طبقه کارگر در قبال مفهوم استثمار نیروی کار است که مارکس برای آن اهمیت فراوانی قائل بود. به

گمان من آنچه که مشغله اساسی امروز مزد بگیران در خیل کلی آن را تعریف میکند، داشتن خانه‌ی برای زندگی، آزادی انتخاب در استفاده از امکانات، بهره‌مندی از امکانات موجود چه در قالب تامین رفاه اجتماعی و چه در فرم دست آوردهای مطالباتی، تقلیل ساعت کار، اشتغال، دمکراسی در محلهای کار، و نهایتاً امنیت زیستی است. باز هم به گمان من جامعه سرمایه داری توانسته است این امکانات را، اگر چه در میزانی قلیل، تا حدی فراهم کند و همین رفاه حد اقل سبب شده است که مبارزه برای دفع استثمار توسط حزب طبقه کارگر را اگر نه بی اعتبار، لااقل کم رنگ کند. آیا این به این معنا است که باید به مسئله طبقاتی و سیاست‌های اجتماعی آن بی‌اعتنای بود؟ اصلاً نه. اما باید به نگرشی جدید از مارکسیسم دست یافت که در آن فرهنگ‌ها، ساختار اجتماعیات، تکنولوژی، تکنواکونومی، سنت‌ها، تقلیل نقش انقلابی کارگران صنعتی، آزادی انتخاب، دمکراسی، و عدالت منصفانه اجتماعی تبدیل به پایه‌های اساسی بررسی‌ها گردند. بررسی این نکات بیشتر از آن جهت اهمیت میباشد که سرمایه داری دائم به تجدید نظر در اصلاح و احیاء خود مشغول است. مثلاً در دورانی که "بازار و رقابت آزاد" بعنوان تنظیمات و راهکاری جهت پویایی و انکشاف سرمایه و آزادی انسانها در انتخاب به حساب گرفته میشود، نقد مارکسیستی بر سرمایه مالی، جهانی شدن منافع طبقه سرمایه دار و اینکه این پارادایم چگونه میتواند مسئله آفرین شود، اهمیت پیدا میکند. و یا نقد تعریف از دمکراسی که لیبرال‌ها آن را به حق آزادی در انتخابات تقلیل داده‌اند و نتیجتاً شرایطی را سبب شده‌اند که دست محافظه کاران را در تبیین و تعیین حدود حق و حقوق دمکراتیک شهروندان چه در بازار، چه در حوزه سیاست و چه در محیط فعالیت‌های اجتماعی باز میگذارد، پرداخته شود.

از سویی دیگر باید اذعان داشت که جوامع سوسیالیستی - من در اینجا از واژه ناموزون ولی پر مصرف "جوامع سوسیالیستی واقعاً موجود" پرهیز میکنم - نه تنها نتوانستند سenn با ارزش بورژوازی، مانند آزادی‌های فردی و دمکراسی را فراهم آورند و ارج نهند، بلکه با طبقاتی کردن این مفاهیم به همان دیکتاتوری ای آویختند که در نقد و نفی آن میورزیدند. در حالی که میتوانستند قهرمان این داوری‌ها شوند و نه محاکومین نظریه.

فروپاشی شوروی در عمل نشان داد که وجودی از مارکسیسم ارتدوکس که بدانها اشاره شد به نقطه پایانی خود رسیده است و زمان، زمان

رو به رو شدن با شرایطی است که با به چالش کشیدن پایه های نظری مارکسیستی و انطباق آن با تغییر و تحولات نیم قرن اخیر و بروز کردن آن، این نظریه را احیاء کرد.

یکی از وجوده حیاتی مارکسیسم که حرکت تاریخی را بدین مضمون تئوریتیزه کرده بود که "از آنجایی که بحرانهای سرمایه داری نهایتاً به زوال این سیستم خواهد انجامید، پس پیروزی سوسيالیسم پس از سرنگونی سرمایه داری قطعی است"، در جهان تحلیل های علمی امروز، این استدلال ادعایی دگماتیک و ارتدوکس است. تجربیات علمی نشان داده است که حرکت تاریخ و جهت تکامل اجتماعی تک خطی نیست و همواره با فراز و نشیب های حتی بعطاً غیرمنتظره همراه بوده است. بطور مثال اگر چه سوسيالیسم درکشور شوروی بدانگونه که تنظیم شده بود سیستماتیزه شده بود ولی در اقمارش، بنا بر فرهنگ و سنت حاکم، نمودارهای مختلفی بخود گرفته بود. کما اینکه دیده شد که این اقمار پس از نزدیک به ۷۰ سال زیست با سوسيالیسم چه زود پس از فروپاشی با ریشه سنتی خود پیوند یافتند. اما ریشه این ذهنیت، که سقوط سرمایه داری، پیروزی سوسيالیسم است، از اینجا نشئت میگرفت که کار انقلاب عمدتاً بعده کارگر سپرده شده بود و چون این پیروزی نصیب شوروی شده بود، پس از منظر تاریخی موفقیت آن قطعیت یافته بود. این نوع ارزیابی از مارکسیسم خطر بزرگی برای ساختار سوسيالیسم است؛ چرا که باور به اینکه تحول اجتماعی نهایتاً رو به سوسيالیسم دارد آدمها را وادار به این میکند که اولاً به روند بن چون و چرای تاریخی باور پیدا کنند و ثانیاً تسلیم داوری های رهبرانی شوند که ادعا میکنند این روند تاریخی را بخوبی باز شناخته اند. به باور من، چنین ادعایی نتیجتاً به خود بینی، نخبه گرایی و دگماتیسم میانجامد و سبب ایجاد زمینه های یک جامعه ستمگر میگردد. بدیهی است که چنین برداشتی از مارکسیسم محروم و بن اعتبار است. از همینجا است که غیر تجریدی نگری به مارکسیسم مبانی فراوانی در انتخاب سیاست های رادیکال را در دسترس قرار میدهد.

چالشی که مارکسیسم، امروزه، با آن رو برو است ارزیابی از پویایی سرمایه و تکنو سرمایه داری در حال رشد است. مارکسیسم قادر به اندازه گیری و مقابله با چنین چالشی هست، چرا که اساساً تئوری مارکسیستی بر مبنای نقد سرمایه پایه ریزی شده است و از آنجا که اقتصاد نقش اساسی، و نه تنها عامل، در زندگی اجتماعی دارد بنابر این تعبیر جدید از سرمایه داری و تحولات درونی آن، بخش از

تئوری جامعه سوسياليستی امروزی است و از آنجا که تا کنون هیچ نظر دیگری سرمایه داری را به نقد نکشیده است، لذا میتوان ادعا کرد که مارکسیسم هنوز آن تئوری رادیکال است.

نا گفته پیدا است که این وظیفه بر تئوری مارکسیستی باقی میماند که بتواند به روابط تحلیلی جدیدی دست یابد تا بتواند پاسخگوی دلایل تجدید حیات سرمایه پس از گذار از بحران شود. روند جدید رشد سرمایه داری اگر چه از اختلالات نهادینه شده در درون مناسبات سرمایه داری برخوردار است، معذک سبب تجدید ساختمان سیستم هم شده است. و تعداد فراوانی از مارکسیست‌های امروزین بمنظور بروز کردن اقتصاد سیاسی مارکسیستی، دقیقاً مشغول مطالعه و بررسی همین مضمون‌ها هستند تا از آن طریق راهکاری برای دلایل توجیه خود بیا بند، همانگونه که سرمایه داری در رقابت با مخالفان خود چنین میکند. در ضمن باید گفت که همزمان کوشش‌های فراوانی در زمینه رشد نظریه پردازی اجتماعی، فرهنگی و فلسفی شده است که به تحلیل‌های جدید مارکسیستی انجامیده است. از آن میان میتوان به نمونه کمک به ایجاد محافل مدنی و رشد مبارزات مدنی و ضد سیستمی بمعنای اضمحلال سیستم سیاسی استبداد گرایانه و دیکتاتوری‌ها بمنظور ایجاد زمینه‌های جامعه‌ی دمکراتیک که تحقق عدالت اجتماعی را آسان میکند گام برداشت. از این معتبر میتوان از همه نیروهای اجتماعی که در زمینه‌های تضمین حقوق بشر، مبارزه علیه آپارتاید های نژادی، مذهبی، دگر دیسی و منطقه گرایی مشغول کند و کاو هستند بهره جست. بنی شک برای رسیدن به این بازنگری‌ها نیاز فراوان به اندیشیدن آزاد، دوری جستن از تعصبات و دیسکورس‌های در دسترس است. در کنار آن باید پذیرفت که تا زمانی که سرمایداری حاکم است، اختلاف طبقاتی وجود دارد و فقر و بنی عدالتی بنیداد میکند، مارکسیسم زنده است.

پی نوشت: این متن به بهانه گفتگویی از سوی جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران برای کلاب هاوس در ماه ژانویه سال ۲۰۲۴ تدوین شده بود.

# بدون استقلال، آزادی و دموکراسی ممکن نیست

## منوچهر تقیوی بیان

استقلال به معنای حاکمیت و فرمانروایی یک ملت است. فرمانروایی یک ملت تنها از راه انتخابات آزاد و بدون قید و شرط به دست می‌آید. دخالت و نظارت استصوابی حکومت اسلامی در انتخابات نه درست و نه صواب و نه انتخابات است بلکه انتصابات مشتی آخوند بیگانه پرست برای صغير شمردن ملت ایران و به کار بردن دیکتا توری علنى و مطلق است. این چنین انتخابات یا انتصاباتی بر خلاف دموکراسی و نص صریح اعلامیه‌ی حقوق بشر بشمار می‌رود. اعلامیه جهانی حقوق بشر درباره‌ی انتخابات و حق مشارکت شهروندان در سیاست و حکومت می‌نویسد:



«... حقوق بشر و دموکراسی ارتباط تنگ‌اتنگی با یکدیگر دارند و دموکراسی برای ترویج و حمایت از حقوق بشر حیاتی است.».

در ادامه اعلامیه حقوق بشر می‌نویسد: «... بر اساس ماده 25 ميثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، که کمیته حقوق بشر آن را هسته اصلی حکومت دموکراتیک بر اساس رضايت مردم توصیف می‌کند،... حق مشارکت سیاسی «در توانمندسازی افراد و گروه‌ها مهم است و برای از بین بردن حاشیه‌نشینی و تبعیض ضروری است...»

حقوق مدنی و سیاسی که در اعلامیه حقوق بشر بر آن‌ها تأکید شده است عبارتند از:

«حق مشارکت در اداره امور عمومی

حق رای و انتخاب شدن

حق دسترسی به خدمات عمومی.

حق رای دادن و انتخاب شدن یک حق اساسی بشر است، همانطور که در اعلامیه حقوق و سایر اسناد بین المللی حقوق بشر بیان شده است.

«...

در ایران هرگز "حق رأی دادن و انتخاب شدن" آزاد نبوده است. یعنی حق حاکمیت ملی همیشه نقض شده است. دولت های غاصب و دست نشانده برای خود حق حاکمیت مطلق و حکومتی قائل بوده، بنا براین حق حاکمیت ملی را غصب و بی معنا ساخته اند. نبود "حق رأی دادن و انتخاب شدن" و نبود سایر حقوق؛ مانند حقوق اساسی، حقوق عمومی، حقوق مدنی و سیاسی یعنی حق مشارکت در اداره‌ی امور عمومی، نبود حق دسترسی آزاد به خدمات عمومی و به طور کلی همه‌ی این کمبودها، حقوق بشر را در ایران، نقض و بی معنا کرده است.

تا آزادی حق رأی دادن و حق انتخاب شدن نباشد ملت نمی‌تواند نمایندگان واقعی خود و دولت منتخب و مستقل خود را انتخاب کند، در چنین حالتی استقلال معنا ندارد. پس نبود آزادی مطبوعات، رسانه‌ها، نبود آزادی احزاب، نبود آزادی بیان، یا به طور کلی نبود آزادی یعنی نبود استقلال و به معنای اسارت یک ملت است. داشتن شاه دیکتاتور، رئیس جمهور بی شعور و استصوابی، وزیر و وکیل حاکم فرموده، داشتن مجلس شورای ملی یا شورای اسلامی، دلیل آن نیست که یک کشور مستقل است.

تا آزادی‌های سیاسی و اجتماعی نباشد دولت مستقل و استقلال پدید نمی‌آید. پس از تأمین استقلال، همراه با آزادی احزاب، آزادی‌های اجتماعی، آزادی رادیو، آزادی تلویزیون، آزادی مطبوعات و آزادی رسانه‌ها، دموکراسی در ساختار اجتماعی- سیاسی یک کشور فراهم می‌شود. در کشورهای اروپایی که آزادی سیاسی نسبی و آزادی احزاب وجود دارد، دموکراسی یعنی فرمانروایی مردم دیده می‌شود. کارگران، سندیکاهای انجمن‌ها، دانش آموزان، آموزگاران، دانشجویان، روزنامه نگاران، رسانه‌ها، احزاب، همه و همه در روند ساختار دموکراسی در کشور دخالت می‌کنند. دموکراسی شیوه‌ی اعمال آزادی‌ها در همه‌ی زمینه‌های امور خصوصی و اداره‌ی امور عمومی جامعه و حق دسترسی به خدمات عمومی است. در ساختار‌ها یا کشورهایی که آزادی هست شهروندان از راه مطبوعات آزاد، روزنامه‌های آزاد، رسانه‌های آزاد و آزادی بیان و آزادی رفتار، می‌توانند قوانین را تعیین، تصویب و اعمال کنند. رفتار و تبعیت ظاهری شهروندان از قوانین حاکمه‌ی جاری و برابر با احکام حکومت اسلامی به معنای حکومت واقعاً قانونی و وجود حاکمیت ملی نیست.

دموکراسی یک واژه‌ی سیاسی ساده نیست که سیاست بازها از آن در هر جا بهره می‌گیرند و در گفتارها و نوشته‌های خود به کار می‌برند. دموکراسی نه تنها وضع قانون از سوی شهروندان، پیروی از

قانون و رفتار بر پایه قانون است بلکه باید گفت افزون بر موارد بالا، دموکراسی شیوه مسالمت آمیز و انسانی زندگی کردن شهروندان با رعایت کردن حقوق برابر با یکدیگر است. دموکراسی یک ساختار اجتماعی، یک روش زندگی فرا مرزی و یا یک جهان بینی است. خرید و فروش اسلحه و جنگ به هر بناه، کاری مغایر با دموکراسی است. در یک ساختار اجتماعی - سیاسی دموکراتیک، دموکراسی در تمام سطوح جامعه جاری است. نیاز و خواست یک بیمار می تواند به پرستار، به پزشک، به وزیر بهداری و به رئیس دولت منتقل می شود. اندیشه ها، سخنان و خواست های همه شهروندان از کوچک و بزرگ از طریق رسانه های آزاد به جامعه، به نمایندگان مردم و به مسئولان حکومتی منتقل می شود و با ابزارهای سیاسی ویژه مورد تأیید و تصویب قرار گرفته و اجرا می شود.

شورای مشترک مجالس اروپا نیز با تأکید بر اهمیت اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، دموکراسی را پایه ای اصلی اقتدار حکومت بر اساس اراده مردم می داند که در انتخابات دوره ای و واقعی تحقق می یابد. اقتدار حکومت که بر پایه ای اراده ای مردم نباشد، شاه، رئیس جمهور یا رئیس دولت با قیام مردم ناچار است فرار کند و یا دستگیر و کشته شود.

اعلامیه ای رسمی شورای اروپا بر انتخابات آزاد و منصفانه تأکید می کند و از دولتها و پارلمانهای سراسر جهان می خواهد که بر اساس اصول و استانداردهای مندرج در آن عمل کنند. برخی از رهنمود های سازمان نامبرده چنین است:

## 1. انتخابات آزاد و عادلانه

در هر کشوری، اقتدار دولت تنها می تواند ناشی از اراده مردم باشد که در انتخابات واقعی، آزاد و منصفانه که در فواصل زمانی منظم بر اساس حق رای همگانی، برابر و مخفی برگزار می شود، بیان شود.

## 2- حق رای و انتخابات

بند (1) هر شهروند بالغ حق رای دادن در انتخابات را بدون تبعیض دارد.

بند (2) هر شهروند بالغ حق دسترسی به یک رویه مؤثر، بی طرفانه و بدون تبعیض برای ثبت نام رأی دهنگان را دارد.

بند (3) هیچ شهروند واجد شرایطی نباید از حق رای دادن محروم شود یا از ثبت نام به عنوان رای دهنده محروم شود، به غیر از این که مطابق با معیارهای عینی قابل راستی آزمایی مقرر در قانون باشد، و مشروط بر اینکه این اقدامات مطابق با تعهدات دولت تحت قوانین بین المللی باشد.

بند (4) هر فردی که از حق رای دادن یا ثبت نام به عنوان رای دهنده محروم می شود، حق دارد به حوزه قضایی صالح برای بررسی این تصمیمات و اصلاح سریع و مؤثر اشتباهات شکایت کند ...»

در اروپا دادگاه ها و مراجعی برای رسیدگی به این گونه شکایت ها هست. دولت ها اقدامات لازم را انجام می دهند تا اطمینان حاصل شود که احزاب، نامزدها و طرفداران آنان از امنیت برابر برخوردار هستند و مقامات دولتی اقدامات لازم را برای جلوگیری از خشونت انتخاباتی انجام می دهند.

دولت های آزاد و مستقل به کمک قانون و همکاری نهادهای مردمی باید مانع نقض دموکراسی و حقوق شهروندی بشوند. دولت ها باید اطمینان حاصل کنند که نقض حقوق بشر و شکایات مربوط به فرآیند انتخابات به سرعت در چارچوب زمانی فرآیند انتخابات و به طور مؤثر توسط مقامات مستقل و بی طرف، مانند کمیسیون انتخابات یا دادگاه ها مشخص می شود.

ما ایرانیان سال ها است از هر گونه حقوق شهروندی و دموکراسی، محروم هستیم. تلاش های پیشینیان مان نیز به دلیل ستم های دیکتا توری های حاکم بر کشورمان همیشه با زور سرنیزه، زندان و شکنجه و اعدام، بی نتیجه مانده است. چه باید بکنیم؟! راه خردمندانه و عملی بروز رفت از این بدختی بزرگ چیست؟ تمام منابع انسانی و دارایی های کشورمان را بیگانگان با کمک مشتی خود فروخته و نادان به یغما می برنند. آیا شما تاکنون به راه رها بی کشورمان از این فاجعه اندیشیده اید؟ آیا می دانید که شما هم به عنوان یک شهروند مانند مها تما گاندی، جوزپه گاریبالدی، جرج واشنگتن، ستارخان، دکتر محمد مصدق وظیفه دارید راهی برای رها بی ملت در بند و استعمار زده ای خود بیابید؟ ایرانی بودن تنها به پارسی دری، کردی، لری، بلوجی، ترکی، مازندرانی، گیلکی و ... سخن گفتن نیست. باید چاره ای اندیشید. آیا می شود که ما از پیله ای خور و خواب تن خود بیرون بیاییم و برای فرزندانمان، هم میهنا نمان و آیندگان کاری بکنیم؟ معنای مردم، مردمی بودن و

## ایرانی بودن چیست؟

در ساختار سیاسی و اجتماعی جوامع دیکتا توری در کشورهای واپس نگه داشته شده که شهروندان با آزادی نمی توانند قوانین را وضع و تعیین کنند، در زندگی روزانه خود قانون های تحمیلی حاکم فرموده را نمی پذیرند و آن ها را نقض می کنند. دولت های دیکتا توری این گونه اشخاص حق طلب و آزادی خواه را دستگیر، زندانی، شکنجه کرده و می کشند. در چنین حالتی است که زندانی سیاسی که یک مفهوم ضد حقوق بشری و ضد انسانی است، پدید می آید. وجود زندانی سیاسی به معنای نبود آزادی عقیده، نبود آزادی بیان، نبود آزادی سیاسی و نبود استقلال در یک کشور است.

منوچهر تقوقی بیان

چهارم امرداد 1403 خورشیدی برابر با 25 ژوئیه 2024 ترسایی

# کارگزاران جمهوری اسلامی صاحب قدرت و ثروت اند، اما آیا امنیت و آینده روشنی هم دارند؟

هما یون مهمنش

در بیش از 45 سالی که جمهوری اسلامی اداره ایران را بدست گرفته، خواسته که با ایدئولوژی و ساختارهای حکومت اسلامی در صدر اسلام کشور را مدیریت کند. کوشش کرده با اعدامهای بیشمار و ایجاد ترس و وحشت در مردم، زمان را به عقب برگرداند و جامعه، مردم و قوانین کشور را بر اساس الگوهای آن اعصار بنا کند. غافل از اینکه این ایدئولوژی و ساختارها در گذشته هم به علت ناکارآمدی منسوخ شده و تکرار آن به ویژه در جهان مرتبط امروز جز شکست نتیجه ای نخواهد داد. حاکمان برای تحقق خواست خود هرآنچه ممکن بود انجام داده اند. از جمله اینکه



دست کارگزاران و آتش به اختیاران خویش را در جنایت و فساد علیه مردم و کشور باز گذاشتند و شماری از آنان از این طریق به ثروتهای نجومی و امکانات گسترده دست یافتند.

جمهوری اسلامی، داعش (دولت اسلامی در عراق و شام) و طالبان در افغانستان که مانند ایدئولوژی هایی که میخواهند از انسانهای واقعی انسانهای ایده آل خود بسازند، وصله های ناجوری در جهان امروز و محکوم به شکست اند. آنها تحقق اهداف خویش را در این جهان مشکل می بینند و برای ادامه حیات راهی جز ایجاد نفاق و دشمنی میان انسانها و تنفس آفرینی ندارند. رفتارهای ضد بشری و جنایت آمیز آنها بخشی از مردم جهان را علیه دین اسلام برانگیخته و سبب رشد نیروهای راست افراطی در اروپا و آمریکا شده است.

جنگ های نیابتی و تنفس آفرینی ها نه تنها هزینه های هنگفتی به دوش مردم ایران گذاشته بلکه مصافا سبب تحریم های همه جانبه کشورهای غربی علیه حکومتیان و اقتصاد ایران شده که به ورشکستگی بخش مهمی از رشته های اقتصادی کشور منجر گردیده است.

تشویق و پشتیبانی جمهوری اسلامی از اقدامات و عملیات تروریستی نیروهای نیابتی علیه آمریکا و اسرائیل و اعزام سپاهیان به سوریه، یمن و لبنان بارها سبب کشته شدن پرسنل سپاه در حملات هواپی اسرائیل شده است.

نتیجه ایدئولوژی و ساختار حکومت اسلامی بحرانهای خانمان نسوز در غالب زمینه ها بویژه اقتصاد، فرهنگ و محیط زیست کشور شده، به رشد نارضایی ها، اعتراض های گسترده مردم، از دست رفتن مشروعیت رژیم منجر شده است.

## موقعیت کارگزاران رژیم

جمهوری اسلامی برای تحقق حکومت اسلامی همچنین قانون جنگ را بر کشور حاکم ساخته به این معنی که در هر منازعه ای حق همیشه با کسی است که در هرم قدرت جا دارد. کارگزارانی که در این هرم حضور دارند میتوانند هم به مردم و مخالفان و هم به پائین تری ها در هرم زور بگویند. ضمن آنکه خود نیز با این خطر رو برو هستند که مورد تعرض راس هرم و بالاتری ها قرار گیرند و در این حالت حتی حذف فیزیکی شوند.

مرگ مشکوک افرادی چون احمد خمینی، هاشمی رفسنجانی، ابراهیم

رئیسی و بسیاری دیگر و رفتاری که رهبری نظام با مقامات پیشین آن مانند آقا یان آیت الله منظری، بنی صدر، محمد خاتمی، حسن روحانی، میر حسین موسوی، مهدی کروبی، علی لاریجانی و محمود احمدی نژاد و ... کرده و میکند نشان میدهد که بالاترین مقامات نیز در این نظام مطمئن نیستند و اگر راس قدرت آنها را برای خود یا برای "حفظ نظام" مضر تشخیص دهد سرنوشت مشابهی در انتظار آنها خواهد بود.

این که دیکتا توری ها برای حفظ قدرت خویش حاضرند همه کس را قربانی کنند نگاهی به کشورهای نزدیک به جمهوری اسلامی هم نشان میدهد. کیم جون اون رئیس کره شمالی در فوریه 2017 ترتیب کشتن برادر ناتنی اش را در فرودگاه کوالالومپور داد و شوهر عمه خود را اعدام کرد. در روسیه پوتین هر چند گاه منتقدان، رقبای جدی انتخاباتی وی و افراد عالیرتبه نظامی به طرز مشکوکی کشته میشوند. بوریس نمتسف، آلساندر ناوالانی و پرگوژین تنها نمونه هایی از این دست هستند!

اینها تنها خطراتی که کارگزاران نظام با آن رو برویند نیست. تنش آفرینی ها و خشونت جمهوری اسلامی تنها دامن مردم را نمیگیرد بلکه کارگزاران خودش را نیز هر روز با مشکلات جدیدی رو برو میکند.

متهمان به دست داشتن در اعدامهای جمهوری اسلامی، قتل های زنجیره ای و معترضان و مخالفان در داخل و خارج از کشور یا کسانی که شرکتشان در عملیات قتل و ترورها علیه اتباع کشورهای اروپائی، آمریکای جنوبی، آفریقا و آسیا روشن شده است نیز هم اکنون تحت پیگرد بین المللی هستند و در صورت ورود به کشورهایی مانند سوئد، بلژیک، آلمان و فرانسه که "اصل حقوق جهانی" (Weltrechtsprinzip) را پذیرفته اند، بازداشت، محاکمه و در صورت اثبات جرم مجازات میشوند. اگرچه ممکن است برخی از آنها پس از مدتی با گروگانها یعنی که جمهوری اسلامی از مردم این کشورها میگیرد معاوضه شوند، اما اولاً تا زمان معاوضه در زندان بسر میبرند و ثانیاً به علت جرم اثبات شده همیشه تحت تعقیب و پیگردند.

ترویریستی اعلام شدن سپاه پاسداران و تحریم ناقضان حقوق بشر جمهوری اسلامی توسط آمریکا، کانادا و احتمالاً کشورهای دیگر برای این افراد محدودیتها یعنی را بدنبال خواهد داشت که اخراج برخی از

آنها از کانادا نمونه‌ای از آن است.

اینها همه تمام ماجرا نیست. علی خامنه‌ای و آن بخش از همراهانش که در سالین بالا هستند شاید لازم نباشد که برای همزیستی با اکثریت مخالف حکومت خود برنامه‌ای داشته باشند. اما جوانترها که باید مدت بیشتری زندگی کنند چگونه میخواهند با مردم کنار بیایند؟ جدا از اینکه همزیستی با خیل عظیم انسانهای معترض و ناراضی هم اکنون هم راحت نیست، در صورت سقوط جمهوری اسلامی در مقابل دادگاههای صالحه قرار خواهند گرفت.

کارگزاران جمهوری اسلامی که امروز هم از قدرت و هم از ثروت‌های باد آورده برخوردارند، امنیت و آینده اشان مورد سوال است. آنها اغلب با این که جمهوری اسلامی مدت طولانی خواهد توانست مبارزات مردم برای آزادی، دموکراسی و زندگی به سبک امروز را سرکوب کند، به خود قوت قلب میدهند.

اینکه غالب مردم ما امروز خسته و دچار استرس به نظر میرسند عموماً نتیجه شرایط سخت زندگی در جمهوری اسلامی است. اما وقتی به چهره کارگزاران و مسئولان نظام هم که از قدرت و ثروت برخوردارند مینگریم به ندرت آرامش و آسایش خیال و احساس امنیت درونی را در آنها مشاهده میکنیم. اگر آنها تابع عقلانیت و دوراندیشی بودند، شاید یک زندگی عادی همراه با امنیت و آینده‌ای روشن را بر یک زندگی مملو از ترس از آینده و از دست دادن موقعیت خود ترجیح میدادند.

به دلیل عقلانیت و دوراندیشی است که مردم کشورهای پیشرفته سیستم‌هایی را بر خود حاکم کرده‌اند که حافظ آزادی، دموکراسی، حاکمیت قانون و رعایت حقوق انسانی و شهروندی هستند. انسانها وقتی هم از امنیت حقوقی و سیاسی برخوردار باشند و هم بتوانند آینده‌ای برای خود ببینند، دلائل به مراتب کمتری برای نگرانی دارند.

انسان امروزی جامعه‌ای را میخواهد که در آن آزاد، برخوردار از حقوق انسانی و شهروندی، بدون ترس و واهمه در امنیت و آسایش زندگی کند. میخواهد که کسی نتواند اراده خود را به او تحمیل کند. چنین جامعه‌ای تنها بر اساس دانش امروزی در زمینه سیاست، حقوق، اقتصاد و ... میسر میشود. بهره گرفتن از دستاوردهای دانش بشری امروز شرط دسترسی به زندگی مناسب قرن بیست و یکم است.

هما یون مهممنش

# جمهوری اسلامی و شالوده شکنی های مدرنیته

کیومرث صابغی



نقلی است از سنت پال، یکی از حواریون مسیح، در عهد جدید که "یا سه شکل دیگه گفته شده که معرفترين آنها گفته مارکس است که همان پیامی است که عصر روشنگری و روند انقلاب صنعتی را در کنار هم قرار داد تا اروپا را از ساحت جامعه سنتی به کناره های جامعه مدرن پرتاپ کند. جهشی از اقلیم اندیشه های همگون و هژمون یافته به فضای تشویق ابتكارات مستقلانه و هویت فردی. گذاری از فراز مناسبات بسته خانوادگی در شکل روابط قبیله ای به سوی پذیرش مسولیت های فردی و تکثر گرانه شهر وندانه. جهانی بزرگ، متنوع و مدارا گر که موفق شده بود پول و قدرت را از جیب آریستوکراسی بدست بورژوازی روانه سازد. بکلام دیگر گذار از قبیله سنت به جهان نو.

همه آنانی که در آغاز به نقد مدرنیته و عصر روشنگری نشستند به دو عنصر اساسی تشکیل دهنده این تحول اشاره کردند: فردیت، و خرد ورزی و عقلانیت. به باور آنان اروپای پس از انقلاب صنعتی پر

جمعیت تر، پیچیده تر و شتاب زده تر از اراده و توانمندی انسانی بسوی مدرنیته می شتافت و این شتاب میتوانست به آسانی وحدت و یکدستگی اجتماعی را از هم بپاشاند. چرا که بزعم آنان خرد و عقلانیت توانسته بود دو نظریه حاکم آن زمان یعنی: الف - فقر و استغنا از فضایل الهی و راه رستگاری انسانها می باشد و ؛ ب - که اراده خداوندی سرنوشت را رقم زده است را به چالش بکشاند. دوم آنکه فردیت هم توانسته بود احکام دینداری و خدا باورانه، سریشمی که هویت جامعه را تا به آن روز حفظ نموده بود انکارکرده، اکتشافات علمی را جایگزین تقدس های ایمان کند.

علیرغم نقد ها و حملات علیه نظم نوین، مدرنیته توانست همراه با رشد سرمایه داری، آموزش و پرورش و تحولات اجتماعی ناشی از آن ها، بسندگی به اقتصاد خود کفایی را که سر فصل اقتصاد بسته و ایستاد بود را پایان بخشد و شکوفایی را نوید دهد. و همچنین به مرور با تخصص شدن علم، تبیین تقسیم کار، تدوین قراردادهای اجتماعی، تفکیک نهاد های قانون گذاری و مدیریتی از هم، تمرکز بر اهمیت شهر نشینی، حضور زنان در میدان کار، تعریف شهروندی و نهايتا تثبیت مناسبات دولت - ملت، زمینه را برای ساختمان یک جامعه مدرن فراهم سازد. از این به بعد است که سامانه انسانمداری که در قالب انسان - خدا - انسان شکل یافته بود مفهوم فلسفی می یابد؛ تعریف قدرت، جایگاه آن و مجریان آن برای اولین بار با دانش همایی میشود و نه بر اساس اراده آسمانی؛ حقوق قانونی و قراردادی انسانها بعنوان اصلی غیر قابل بازگشت برسمیت شناخته میشوند؛ آزادی های فردی همراه با تعاریفی متجل نس بdst میايند و سرانجام سکولاریسم اعتبار آخرين قرارگاه سنت، يعني مراکز و عبادت گاه های قدس را هم در هم میشکند. اما مهمترین اصل مدرنیته در جامعه انسانگرای نو است که توصیف می شود، و آن اینکه ، در عین آنکه انسانها از برخی مناسبات متعادل تر، مانند انتخاب مسکن، اشتغال، آزادی های فردی و گروهی، دمکراسی و نظایر آن بر خوردار میشوند، تألماتی مانند از خود بیگانگی، شکست ، انزوا ، بی ریشگی و ناملایمات روحی را هم همراه دارد. ویژگی هایی که زندگی را آنگونه که هست و نه آنچه که انتظار میرود تصویر میکند. اینها نمودار ها و گذرگاه های ساختار جامعه مدرن است که برغم کم و کاستی های آن و حتی خیانت هایی که به نظم سیال آن میشود از استواری هایی برخوردار است که امنیت و آزادی های فردی را تضمین کرده است. آیا این بدین معنا است که جوامع مدرن امروزی برى از برش های سنت ها میباشند؟ سنتی

که قریب ۵۰۰ سال بر انقلاب صنعتی قدمت دارد؟ اصلاً نه، اما مهم اینستکه این جامعه بر سینه سنت‌ها هم تکیه ندارند.

سنت به شکل داستانهای فولکلوریک، آیین‌ها، اسطوره‌ها و حتی الحان، اگر چه قدیم است و ریشه در تجربیات و زندگی انسانهای اولیه دارد ولی آزمونها، فتواه‌ها و حدیث‌های مذهبی توانسته اند بعضاً بر آن بخش قدیم هم سایه افکنند. در اینجا اشاره‌ای ضروری است و آن آنکه من سنت را در وجه اقتصادی، یعنی شیوه تولید زراعی و وجه فرهنگی آن یعنی حضور، نقش و نفوذ ادیان بکار میگیرم.

## اما نمودارهای جامعه سنتی بر چه منوالند؟

۱- حافظه تاریخی و آگاهی مشترک: در جوامع سنتی، اصول دین پایه شناخت و هویت اجتماعی افراد و پیش‌زمینه اشتراکات تاریخی شان است، چرا که با یکدست کردن عناصر تشکیل دهنده ذهنیت تنبل شده افراد در محیط‌های مناسب با آن است که تئوکراسی میتواند به حلقه‌های زنجیره پیوند "همه با هم" استحکام بخشد و هویتی یگانه بسازد؛ کوشش که خمینی در اولین نبرد خود با مدرنیته هنگام ورود به ایران و با مصرفی کردن واژه "وحدت کلمه" آغاز کرد؛

۲- هم باوری: در جوامع سنتی، مناسک و رفتارهای متعارف و منطبق بر اخلاقیات تعریف شده که محصول یگانه اندیشی، یگانه نگری و هم پیمانی قومی است نهایتاً روی به سوی هم باوری و یکدستگی و هم نظری در جامعه می‌آورد و راه ورود هر گونه دگر اندیشی، قضاؤت و بررسی متفاوت را سد می‌کند؛ به عنوان مثال میتوان به نقش نماز جماعت روزهای جمعه و فتواهایی که در خاتمه صادر میشود، مراسم حج، قوانین خمس و ذکات، اذان‌های ظهر و شب، مراسم روزه داری و یا حتی تاکید در شیوه پوشش اشاره کرد. همه این مراسم که قرار است سر آخر به جامعه خدا باور و هم مسلک بیانجامد نه انتخابی بلکه از مفروضات به حساب می‌ایند و به مرور تبدیل به قانونی میشوند که سر پیچی از آن همراه با مجازات می‌شود. در اینجا اشاره مجدد به این نکته ضروری است که سنت امری الحقی است و این انسانهای تاریخ ساز هستند که آن‌ها را می‌افرینند، تعریف میکنند، قانونمند میکنند و یا حذف میکنند.

۳- اخلاقیات: اخلاقیات و یا Moral حاکم در این جوامع، جدا از

استثناعات کوتاه قد تاریخی، عمدتاً پای در عمیق ترین حفره های تاریک خرافی کهن دارند. در چنین فضائی انتخاب ها، روش ها و ارزش گذاری ها نه بر پایه خرد و شرایط متناسب با آخرین تحولات اجتماعی- اقتصادی ، بلکه بر اساس موروثات استوار است. از همین روی است که مفسرین و مبلغین جامعه سنتی آنجا که در تقابل با اندیشه نو کم می آورند به سیاست روی میاورند و با تهدید ها، مرزبندیها، سد آفرینی های فرهنگی، محدود ساختن های آزادی فکری و ذهنی و یا خلق محیط های تبلیغاتی متناسب با حال خود عرفی جدید میبا فرینند. بعنوان مثال میتوان به رویش بی رویه آموزشکده های اسلامی در دو دهه اخیر، گشت ارشاد، و برنامه های نهاد امر به معروف و نهی از منکر اشاره کرد.

۴- هم پیوندی اجتماعات: این شکل تجمعات که اساس آن در مدل خانواده متجلی میشود، غالباً در شکل گروهی بهم گره میخورند و بعد از مدتی هویتی همگون و کما بیش همطراز بخود می گیرند. اتفاقاً تاکید فقهاء و علماء دینی در ایران درمورد بالا بردن نرخ زاد و ولد بر همین نظریه پایه ریزی شده است: بالا بردن میزان نفرات هم پیوند و تقویت رشته های هم پیوند.

۵- خود کفایی: از عده شاخصه های این قبیل اجتماعات، باور و فرازمندی به امر خود کفایی است. این باور بخصوص در حوزه اقتصادی تا میزانی به پیش میرود که قناعت امری مطلوب، الهی و عامه پسند میشود. در اینجا یاد آوری نکته ای ضروری است و آن اینکه جوامع سنتی ضرورتا با مدرنیزه شدن، یعنی صنعتی کردن و یا استفاده از ابزار و تکنولوژی جدید مشکلی ندارند، اما با فضا، ارزش ها و مناسباتی که اینگونه توسعه ها تولید میکنند و، که در تقابل با اخلاق همراه با کرامت و حرمت اخروی قرار میگیرد در تناقض می افتد. اینجا است که معنای حرمت و شان انسانی در جامعه مدرن از توصیف حرمت در جامعه سنتی فاصله می گیرد.

۶- آموزش و پرورش: از عده باور های اجتماعات سنتی تاکید بر آشنایی با آموزش علوم الهی است. اواسط سال ۱۳۰۹، یعنی کمتر از دو سال پس از انقلاب، خمینی با این استدلال که "دانشگاه ها مراکز استکبار جهانی است و ما از آن هراس داریم" جهاد اسلامیزه کردن آموزش و پرورش، و یا انقلاب فرهنگی خود را آغاز کرد. در کوتاه مدت برنامه یکدست کردن پوشش دانش آموزان، آموزش اجباری علوم دینی، امنیتی کردن مراکز عالی آموزشی و تبدیل آن به میدانگاه

جدال بین قدیم و جدید، همسو کردن آموزگاران، دانشیاران و اساتید دانشگاه‌ها با موافقین دینی و نهايتاً تصفیه اساتیدی که یا سر سازگاری با سامان جدید را نداشتند و یا مورد غصب قرار می‌گرفتند در دستور کار قرار گرفت. بنا بر گزارش روزنامه اعتماد در ماه شهریور سال ۱۴۰۳، تنها در دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد، روحانی و رئیسی ۱۰۷ تن از اساتید دانشگاه‌ها اخراج شده‌اند. در کنار این اقدامات، بتدریج از میزان فعالیت‌های دانشگاه‌های معتبر کاسته و مراکز آموزشی مورد نظر و دلخواه سیستم رشد یافته‌ند. از آن میان میتوان به بازگشایی دانشگاه‌های امام جعفر صادق، دانشگاه ادیان و مذهب در قم، دانشگاه علامه طباطبائی و دانشگاه الزهرا که فقط دانشجویان زن را می‌پذیرد را نام برد. هیچ آمار و شواهد روشنی در چگونگی پذیرش، میزان داشت و شرایط اقتصادی دانشجویان در ورود به این مراکز آموزشی در دست نیست. شبیه این نوع مراکز که از نظر علمی، که در قیاس با دانشگاه‌های معتبر مثل دانشگاه تهران و یا شیراز، در سطحی بسیار نازل قرار دارند در این چند سال فراوان رؤییده‌اند. اما تر از تاسیس این مراکز، بار آفرینی این مراکز است. بکرات واژه "فرار مغز" را در جا جای گفتگوهای اکدمیا شنیده اید. بنا بر گزارشی در سال گذشته، انبوه جوانان فارغ التحصیل بیکار به بالای ۴۷ درصد رسیده است. این ارقام اگر چه از سویی گویای شرایط اقتصاد را نت خواری، اختلاس‌گر، و مافیایی نظام کنونی ایران است، اما از جانب دیگر گویای اینستکه فقط این همسویان و همداستانها هستند که شناس بالاتری برای کسب اشتغال دارند. و تصادفی هم نیست که بر کرسی مدیریت کارخانجاتی مانند پترو شیمی، تولیدات خودرو، نفت و نیشکر مدیران نا لایق و کم دانشی بنشینند تا بازدهی تولیدات این مراکز تولید را از منظر کیفی و کمی تا حد نا چیزی بکشانند. و باز هم تصادفی نیست که خواست جوان خیابانی جنبش "زن، زندگی، آزادی" همزمان، رفع تبعیض و امکان اشتغال برای همه شود.

اما انقلاب فرهنگی چیز دیگری می‌خواهد: همسویی باوری، هژمونی قبیلگی و همتا نگری عقیدتی. (مرا به یاد انقلاب انقلاب فرهنگی چین می‌اندازه). توضیح \_: در اقتصاد واژه ای داریم به نام Profitability Ratio، یعنی سنجش میزان درصد سود دهی یک کالا نسبت به شاخصه هزینه تولید آن کالا. این سنجش نشان سلامت یا عدم سلامت مرکز تولیدی است. من سعی کردم با مراجعه به منابعی مثل مجله اقتصاد (اسم این مجله هست نشریه اقتصاد و بانکداری اسلامی)، دنیای اقتصاد و اقتصاد نیوز سلامت دو مرکز تولیدی پترو شیمی

به باور من و در پاسخ به این سوال قدیمی که چرا ایران علیرغم سابقه برخورداری از اولین اشکال ساختار حکومتی، مناسبات دولت سالاری و بهره وری از قرار دادها و نظم بی نظیر اجتماعی، از تحولات صنعتی غرب بدور ماند را باید در همین ایستادگی جوامع سنتی در کنار باور به فقر بمنظور پرهیز از بزهکاری؛ قناعت بمعنا به طریقی بجهت دوری از علایق بی ما یه زمینی؛ و نهایتاً هدایت بسوی ایمان جمعی جستجو کرد. و ما این نظر و سیاست رادر اشکال مختلف و بکرات در ۴۰ سال گذشته از زبان دولتمردان نظام جمهوری اسلامی شنیده و دیده ایم. اما علیرغم این دور ماندگی اش از تحولات صنعتی و کوشش های و ا پسگرانه استبداد های توپالیتر و تئوکرات، ایران گامها بی پراکنده و و گاه کوتاه بمنظور گستاخ از برخی از چهره ها و جنبه های سنت را در تایخچه اش به ثبت رسانده است. از آن میان میتوان به فرضیه های مختلف در باره شکل گیری و پیدایش حکومتها با بهره مندی از نظمهای متفاوت، التقاط های فرهنگی و فلسفی و بروز مکاتب نظری گوناگون اشاره کرد. میتوان از نقش آفرینی رازی و ابن سینا و امام حامد غزالی معروف به امام محمد غزالی فقیه و فیلسوف دوره سلجوقیان تا سامانه های دوران سامانیان و سلجوقیان نام برد. میتوان از فردوسی و خیام و از قره العین تا فروع، و از انجمن نسوان تا انقلاب مشروطه و ملکم خان را به یاد آورد. میتوان از قانون اساسی و تشکیل مجلس و از جنبشهای مطالباتی کارگران و زحمتکشان تا جنبش زن، زندگی، آزادی یاد کرد. همه این موارد را باید همت و کوشش مردم ایران برای همسایگی با جامعه مدرن به حساب آورد. در مقابل، جمهوری اسلامی گام به گام سعی در یا یگانی کردن، خدشه دار کردن و تحریف

کردن تاریخ و شکستن شالوده های مدرنیته دارد. نظامی که به باور من در هیچیک از تحلیل ها و بررسی های سیاسی و فلسفی امروز نمیگنجد و نژادی و جنسی جدا از اعتبارهای مدون جهان رو به توسعه است. نظامی که نه زندگی بلکه فنا را راه رستاخیز رستگاری میداند.

ژوئن ۲۰۲۴

\* این متن برای ارائه به میزگرد سالانه جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران که در روز هفتم ماه ژوئن سال ۲۰۲۴ در شهر استکهلم برگزار شد تهیه شد.